

نظریہ ادبی

معرفی بسیار مختصر

جانا تان کالر

ترجمہ فی فرزانہ طاہری



فهرست

- در باره نویسنده ۱
- پیشگفتار ۴
- فصل ۱. نظریه چیست؟** ۶
- اصطلاح نظریه ۷
- نظریه به منزله ژانر ۹
- تأثیرات نظریه ۱۰
- فوکو در باب جنس ۱۱
- حرکتهای نظریه ۱۴
- دریدا در باب نوشتار ۱۷
- از این نمونه‌ها چه می‌فهمیم ۲۲
- فصل ۲. ادبیات چیست و آیا اهمیت دارد؟** ۲۸
- ادبیت بیرون از ادبیات ۲۹
- چه نوع پرسشی؟ ۳۰
- گونه‌گونیهای تاریخی ۳۱

۹۸	انواع	۳۴	ادبیات انگاشتنِ متون
۱۰۰	شعر به منزلهٔ واژه و عمل	۳۷	قراردادهای ادبیات
۱۰۳	مبالغه در شعر تغزلی	۴۰	یک معما
۱۰۶	واژه‌های موزون	۴۱	ماهیت ادبیات
۱۰۷	تفسیر شعر	۵۰	مختصات در برابر پیامدها
۱۱۱	فصل ۶. روایت	۵۱	کارکردهای ادبیات
۱۱۳	طرح	۵۷	متناقض‌نمای ادبیات
۱۱۶	عرضه	۵۹	فصل ۳. ادبیات و مطالعات فرهنگی
۱۱۹	کانونی کردن	۶۱	پیدایش مطالعات فرهنگی
۱۲۳	داستان چه می‌کند	۶۲	تنشها
۱۲۷	فصل ۷. زبان کنشی	۷۱	هدفها
۱۲۷	زبان - کردارها از دید آستین	۷۳	تمایزات
۱۲۹	زبان - کردارها و ادبیات	۷۵	فصل ۴. زبان، معنا، و تفسیر
۱۳۲	زبان - کردارهای دریدا	۷۵	معنا در ادبیات
۱۳۴	روابط کنشی - قطعی	۷۷	نظریهٔ زبان سوسور
۱۳۶	زبان - کردارهای باتلر	۸۰	زبان و تفکر
۱۴۱	پای چه در میان است و چه پیامدهای ضمنی دارد	۸۲	تحلیل زبانی
۱۴۵	فصل ۸. هویت، همذات‌پنداری، و سوژه	۸۳	بوطیقا در برابر تأویل
۱۴۵	سوژه	۸۵	خوانندگان و معنا
۱۴۸	ادبیات و هویت	۸۷	تفسیر
۱۵۲	بازنمایی یا ایجاد؟	۸۹	معنا، قصد، و زمینه
۱۵۳	روانکاوی	۹۴	فصل ۵. فن بیان، بوطیقا، و شعر
۱۵۵	هویت‌های گروهی	۹۵	صنایع بیانی

۱۵۷	ساختارهای فراگیر
۱۶۱	نظریه
۱۶۲	پیوست: مکتبها و جنبشهای نظری
۱۶۳	فرمالیسم روس
۱۶۳	نقد نو
۱۶۴	پدیدارشناسی
۱۶۵	ساختارگرایی
۱۶۷	پساساختارگرایی
۱۶۸	ساخت‌شکنی
۱۷۰	نظریه فمینیستی
۱۷۱	روانکاوی
۱۷۲	مارکسیسم
۱۷۳	نوتاریخی‌گری / ماتریالیسم فرهنگی
۱۷۴	نظریه پسااستعماری
۱۷۵	گفتمان اقلیت
۱۷۶	نظریه «عوضی»
۱۷۷	منابع
۱۸۳	برای مطالعه بیشتر
۱۸۹	واژه‌نامه
۱۹۵	نمایه

درباره نویسنده

جاناتان کالر در سال ۱۹۴۴ به دنیا آمد، در سال ۱۹۶۶ از هاروارد لیسانس تاریخ و ادبیات گرفت؛ برنده بورس شد و در آکسفورد فوق‌لیسانس ادبیات تطبیقی (۱۹۶۸) و دکتری زبانهای مدرن گرفت (۱۹۷۲). رساله دکتری‌اش درباره ساختارگرایی بود؛ در آنجا با استفاده از آرای لوی-استروس، رولان بارت و فردینان دو سوسور آرای موريس مرلو-پونتی را بر رسیده بود.

در نخستین کتابش، *فلویر: کاربرد عدم قطعیت* (۱۹۷۴) رهیافت فرمالیستی نقد نو را با استفاده از نشانه‌شناسی ساختارگرایانه به کار بسته است. او با استفاده از یکی از مفاهیم موردعلاقه فرمالیستها یعنی طنز، به قرائت نشانه‌شناختی آثار فلویر پرداخته است.

کتاب دومش، *بوطیقای ساختارگرا: ساختارگرایی، زبان‌شناسی، و بررسی ادبیات* (۱۹۷۵) نسخه تجدیدنظر شده رساله دکتری‌اش بود. او در این کتاب بوطیقا و نظریه روایت را در ساختارگرایی به صورتی جامع‌تر عرضه داشته است. این کتاب برنده جایزه جیمز راسل لوول انجمن زبان مدرن شد.

این روزها مطالعات ادبی انباشته از نظریه شده‌اند، مقصودشان این نیست که زیاده از حد، برای مثال، در سرشت ادبیات تأمل می‌شود یا دربارهٔ کیفیات ممیزهٔ زبان ادبی بحث می‌شود. اصلاً و ابداً مقصودشان چیز دیگری است.

مقصود آنها به احتمال دقیقاً این است که بیش از آنچه باید، دربارهٔ موضوعات غیرادبی بحث می‌شود، دربارهٔ موضوعاتی کلی که ربطشان به ادبیات اصلاً روشن نیست جدل می‌شود، متون دشوار روانکاوی، سیاسی و فلسفی خوانده می‌شود. نظریه شده است مشتبی نام (اغلب هم خارجی)؛ مقصود، برای نمونه، ژاک دریدا است، میشل فوکو، لوس ایریگاری، ژاک لاکان، جودیت باتلر، لویی آلتوسر، گایاتری اسپیواک.

اصطلاح نظریه

خوب، پس نظریه چیست؟ بخشی از مشکل از خود اصطلاح نظریه برمی‌خیزد که به دو جهت اشارت می‌کند. ممکن است مقصود چیزی همچون «نظریهٔ نسبیت» باشد که مجموعه‌ای است تثبیت شده از تعدادی گزاره. اما از آن سو، واژهٔ نظریه کاربرد بسیار معمول هم دارد.

«چرا لورا و مایکل از هم جدا شدند؟»

«خوب، نظریهٔ من این است که ...»

نظریه در اینجا چه معنایی دارد؟ اولاً، نظریه حاکی از «گمان‌زنی» است. اما نظریه با حدس فرق دارد. وقتی می‌گوییم «حدس می‌زنم که ...» معنایش این است که پاسخ درستی وجود دارد، اما من دست بر قضا آن را

فصل ۱

نظریه چیست؟

این روزها در مطالعات ادبی و فرهنگی دربارهٔ نظریه بسیار می‌شنویم – توجه داشته باشید، مقصودم نظریهٔ ادبیات نیست؛ «نظریه» ی خشک و خالی است. برای کسی که بیرون‌گود باشد، این کاربرد حتماً خیلی عجیب به نظر می‌رسد. دلتان می‌خواهد پرسید: «نظریهٔ چی؟» تعجب‌آور اینکه پاسخ دادن به این پرسش بسیار دشوار است. نه نظریه دربارهٔ چیز خاصی در کار است، نه نظریه‌ای جامع دربارهٔ چیزهایی به‌طور کلی. گاه به نظر می‌رسد که نظریه بیش از اینکه تبیین چیزی باشد، خود یک فعالیت است – کاری است که آدم می‌کند یا نمی‌کند. ممکن است آدم با نظریه سروکار داشته باشد؛ ممکن است نظریه را درس بدهد یا مطالعه کند؛ ممکن است از نظریه بدش بیاید یا بترسد. اما هیچ‌کدام اینها چندان کمکی به درک چیستی نظریه نمی‌کند.

می‌گویند «نظریه» سرشت مطالعات ادبی را زیرورو کرده است، اما مقصود آنهايي که این حرف را می‌زنند، نظریهٔ ادبی، یعنی تبیین نظام‌مند سرشت ادبیات و شیوه‌های تحلیل آن، نیست. وقتی آدمها گله می‌کنند که

نمی‌دانم: «حدس می‌زنم که لورا از غرغره‌های مایکل به تنگ آمد، اما وقتی دوستشان مری آمد می‌فهمیم اصل قضیه چه بوده است.» اما نظریه گمان‌زنی‌ای است که ممکن است آنچه مری می‌گوید تأثیری در آن نداشته باشد، تبیینی است که اثباتِ صدق یا کذب آن ممکن است دشوار باشد.

گوینده «نظریه من این است که ...» در ضمن مدعی می‌شود که دارد تبیینی ارائه می‌دهد که بدیهی نیست. انتظار نداریم که به دنبال آن بگوید: «نظریه من این است که از هم جدا شدند چون مدتی است مایکل با سامانتا رابطه برقرار کرده است.» این را نمی‌توان نظریه به حساب آورد. بدون ذکاوتِ چندان در نظریه‌پردازی هم می‌شد نتیجه گرفت که اگر مایکل و سامانتا با هم رابطه داشته‌اند، ممکن است همین نظر لورا را درباره مایکل تغییر داده باشد. جالب این که اگر گوینده می‌گفت «نظریه من این است که مایکل با سامانتا رابطه برقرار کرده بوده،» ناگهان وجود این رابطه به صورت حدس و گمان درمی‌آید و دیگر قطعی نیست و بنابراین نظریه‌ای می‌شود محتمل. اما، به‌طور کلی، هر تبیینی، برای آنکه نظریه به حساب بیاید، باید نه فقط بدیهی نباشد، قدری پیچیدگی نیز به همراه داشته باشد: «نظریه من این است که لورا همیشه در دل عاشق پدرش بود و مایکل هرگز نتوانست همان آدمی بشود که او می‌خواست.» نظریه باید چیزی بیش از فرضیه باشد: نمی‌شود بدیهی باشد؛ باید در آن روابطی پیچیده، و نظام‌مند، میان چندین عامل وجود داشته باشد؛ و نتوان آن را به سهولت تأیید یا رد کرد. اگر این عوامل را به خاطر داشته باشیم، راحت‌تر می‌توانیم آن چیزی را که «نظریه» نام گرفته است درک کنیم.

نظریه به منزله ژانر

نظریه در مطالعات ادبی تبیین سرشت ادبیات یا شیوه‌های بررسی آن نیست (هرچند چنین موضوعاتی بخشی از نظریه‌اند و در این کتاب، بویژه در فصل‌های ۲ و ۵ و ۶ به آنها خواهیم پرداخت). نظریه در مطالعات ادبی مجموعه‌ای است از تفکر و نوشته که تعیین محدوده‌اش بغایت دشوار است. ریچارد رورتی، فیلسوف، از ژانر جدید و مختلطی سخن می‌گوید که در قرن نوزدهم آغاز شد: «از زمان گوته و مکاولی و کارلایل و امرسن، نوع جدیدی از نوشتن به وجود آمده که نه ارزیابی محاسن نسبی تولیدات ادبی است، نه تاریخ اندیشه است، نه فلسفه اخلاقی و نه پیشگویی اجتماعی، بل همه اینهاست که در ژانر جدیدی در هم آمیخته‌اند.» راحت‌ترین نامی که می‌توان بر این ژانر متنوع نهاد نام نظریه است که در حال حاضر به آن آثاری اطلاق می‌شود که بتوانند تفکر را در عرصه‌هایی جز عرصه‌های به ظاهر متعلق خود آنها به مبارزه بخوانند و جهت آن را تغییر دهند. این ساده‌ترین تبیین آن ویژگی است که سبب می‌شود چیزی را نظریه بدانیم. آثاری که نظریه تلقی می‌شوند در ورای عرصه اصلی کار خود تأثیر می‌گذارند.

این تبیین ساده تعریف رضایتبخشی نیست، اما به نظر می‌رسد بتواند آنچه را از دهه ۱۹۶۰ رخ داده است در خود جای دهد: افرادی که در عرصه مطالعات ادبی کار می‌کنند از نوشته‌های بیرون از عرصه مطالعات ادبی سود جست‌ه‌اند، زیرا تحلیلی که این نوشته‌ها از زبان، یا ذهن، یا تاریخ، یا فرهنگ به دست داده‌اند تبیین‌های جدید و ابداع‌کننده‌ای از مسائل متنی و فرهنگی در اختیار آنها می‌گذارد. نظریه در این مفهوم مجموعه‌ای از روشها برای بررسی ادبیات نیست، بل پیکره‌ای است